

از عرفان ناب تا عرفان دروغین (۲)

غلامرضا گلی زواره

اشاره:

در شماره ۱۶۴ (جمادی الثانی) مبحث «از عرفان ناب تا عرفان دروغین» آغاز گردید و به مبلغان گرامی تقدیم شد؛ در شماره اول از این موضوع به مباحثی همچون «حماسه آفرینی عرفای شیعی»، «چگونگی پیدایش تصوف»، «فاصله‌گیری از علم و تمدن» و... پرداخته شد. اکنون ادامه آن مباحث ارائه می‌گردد.

ترویج بی تفاوتی و بی‌غیرتی

ایرانیان به برکت فروغ اسلام، از همان قرون نخستین به شکوفایی استعدادهای خود پرداختند و در برابر جامعه و مرزهای سرزمین اسلامی، از خود مسئولیت نشان دادند و هجوم قبایل و اقوام را با سلحشوری و فداکاری دفع کردند و تاخت و تازهای دشمنان را خنثی نمودند. چنین مقاومتها و فداکاریهایی بود که اقتداری را در میان آنان بوجود آورد که در برابر جفاهای دولت عباسی مقاومت کردند و چنان بر خلیفه وقت غلبه یافتند که دولتهای مقتدری چون «آل بویه»، «علویان» و مانند آنها را با حمایت دانشمندان مسلمان بنیان نهادند. مردم آماده دفاع و مبارزه بودند. «اصطخری» می‌گوید: من در ماوراء النهر به خانه هر دهقانی که رفتم اسبی را در اصطبل بسته، شمشیری را از دیوار آویخته دیدم، هزاران سوار آماده و آراسته به سلاح متناسب در مرزها آماده فداکاری و جان‌فشانی بودند. این وضع تا اوایل قرن هفتم هجری ادامه داشت؛ اما در این ایام مشاهده می‌کنیم که مغولان به ایران یورش می‌آورند، شهرها و روستاها را ویران می‌کنند، زنان و مردان را قتل عام می‌نمایند و از هر گونه ستم و جنایتی دریغ ندارند، با این حال در نقاط گوناگون ایران، اهالی به تکانی نیامدند و نه دلیرانی بودند تا مهیای نبرد گردند. در این راستا بسیجی صورت نگرفت و مردم از خود کاردانی و لیاقت بروز ندادند که از طریق تدبیر و فراست، نیرنگ این خونخواران را خنثی سازند؛ بلکه سبکسرانه جلوی خصم در می‌آمدند و بی‌سر و سامان جست و خیزهایی می‌کردند و خیلی زود شکست می‌خوردند و زبون دشمن می‌گردیدند. در تبریز چون «شمس الدین طغرای» از یک سو نیرو اندوخت و بازوها را استوار ساخت، و از سوی دیگر در مذاکره با مغولان خردمندی و هوشیاری انجام داد. مردم از گزند طغیان و کشتارهای این قوم بیابان‌گرد وحشی مصون ماندند.

«ابن اثیر» می‌گوید: این تأسف و اندوه بزرگی بود که قوایی از این سوی کشوری در آیند و کشتارکنان و تاراج‌کنان از آن سر بیرون روند و مردم چنان درمانده باشند که نتوانند جلوی آنان را بگیرند.»

راستی ریشه این بی‌دردی، سستی و زبونی چه بوده است؟ در پاسخ باید گفت: بدآموزیهای زهرآلود برخی فرقه‌های مدّعی صوفی‌گری یا باطنی و خراباتی مردم را از هر گونه تلاش، تکاپو و مجاهدت در این باره باز داشته بود و هرگونه حماسه‌آفرینی، مقاومت و دفاعی از میان رفته بود، از قرائنی که می‌تواند در این باره به ما کمک کند «سفرنامه ابن جبیر» است که در ۵۷۸ ق از اندلس بیرون آمده و از راه مصر و دریای مدیترانه به مکه رفته و در بازگشت، عراق، سوریه و دیگر نقاط جهان اسلامی را دیده است. بنا به نوشته‌های وی، در همه جا صوفیان

فراوان بوده و به این مرام روزگار می‌گذرانیده‌اند. در نقاط گوناگون درویشی، گوشه‌گیری و چشم‌پوشی از جهان به نام امور نیک خود را نمایان ساخته بود. در این نواحی همه از عشق و وجد و حال سخن می‌گفتند و برای مردم اشعار صوفیانه می‌خواندند و افراد را به سر تراشیدن، درویشی و ترک دنیا وا می‌داشتند. می‌بینیم که در این دوران در هیچ کجا سخن از دفاع، غیرت، مردانگی و حراست از مرز و بوم به میان نمی‌آید و مسلمانان از رزم‌آوری و سلحشوری دور نگه داشته می‌شوند و می‌گویند: برای جلوگیری از دشمن و دفع تجاوزهای آنان فرمانروایان، امیران و سپاهیان آنان هستند، که البته این افراد نیز اهل دنیا معرفی گردیده و عقب‌افتاده شناخته شده‌اند.

فرقه‌گرایان تفرقه‌افکن

فرقه‌های صوفیه به موازات فاصله‌گیری از فرهنگ اسلامی و جامعه مسلمانان، به دلیل گرایشهای خاصی که از خود بروز می‌دادند، انسجام و اتحاد مسلمانان را مورد تهدید قرار می‌دادند و نزاعها و درگیریهای خونینی را به راه می‌انداختند.

«قرامطه» که از انشعابهای فرقه «اسماعیلیه» بودند، بارها به کاروان حجاج (حاجیانی که عازم مکه بودند) یورش بردند و صدها نفر را کشتند. درگیریهای آنان در بصره، کوفه، بحرین و شرق عربستان خونین و توأم با غارت و آزار و اذیت مردم بود.

«فضل الله استرآبادی حروفی» که درباره معانی حروف و ارتباط آنها با ذات حق و نیز در باب حلول و اتحاد، افکار افراطی و غلوآمیز داشت، فرقه «حروفیه» را بنیان نهاد که سرشار از انواع بدعتها بود. بعد از کشته شدن وی، شاگردان و جانشینان او بر آن شدند تا در کشورهای اسلامی پراکنده گردیده، به تعالیم حروفیه بپردازند. طبعاً علما و مردمان مؤمن و پرواپیشه این اعمال را برنمی‌تابیدند و حروفیه نزاعهای شدید تفرقه‌انگیزانه‌ای را در نقاط گوناگون به وجود آوردند.

در شهرهای گوناگون پیروان فرقه‌هایی چون: زیدیه، کرامیه، اسماعیلیه و دیگر فرق سکونت داشتند. این گروه‌ها معمولاً تضادهای اجتماعی را با اختلافات فرقه‌ای آمیخته و درگیریهایی را به وجود می‌آوردند. «مقدسی» شهرهایی را نام برده که دستخوش تضادها و ستیزهای دائم بوده‌اند. «یاقوت حموی» علت خرابی محله‌های ری را اختلافات فرقه‌ای دانسته، «حمدالله مستوفی» نیز درباره ستیزهای فرقه‌ای اصفهان مطالبی را آورده است، «ابن بطوطه» می‌نویسد: «مردم این شهر دائم در حال منازعه و کشتارند. از فرقه‌هایی که در گذشته و حتی در دهه‌های اخیر در غالب شهرهای ایران حامیانی داشت، دو دسته بزرگ «حیدری» و «نعمتی» هستند. اختلافات این دو فرقه در ابتدا جنبه مذهبی داشت که بعدها به مسائل اجتماعی و اقتصادی سرایت پیدا کرد، بعضی فرمانروایان با سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» دسته‌های حیدری و نعمتی را به جنگیدن با یکدیگر تشویق می‌کردند. عده‌ای که دارای اقتداری نبودند و استقلال فکری نداشتند، بین این دو دسته خبرچینی کرده، اطلاعات هر کدام را در اختیار دیگری می‌نهادند. در بین هر گروه، گاه بر اثر کوچک‌ترین اختلافی زد و خوردهایی شدید شروع می‌شد. درگیری را معمولاً افراد شرور و لوطیان به وجود می‌آوردند. آنگاه دستجات به یاری هم شتافته، سر و دست می‌شکستند و کشته‌ها می‌دادند، این اختلافات حیدری و نعمتی تا سنوات اخیر در

یکی از شهرستانهای استان یزد رایج بود؛ چنان که در زد و خوردی خونین حدود یکصد نفر زخمی گردیده، به اموال یکدیگر خساراتی وارد کردند و خانه‌هایی طعمه حریق گردید. شدت درگیری در حدی بود که قوای انتظامی محله نتوانستند شعله‌های این نزاع خونین را خاموش سازند و از نیروهای دیگر کمک طلبیدند.»
همراهی زمامداران با صوفیان

صوفیه آنچنان به صورت افراطی تکیه بر عفو و لطف خداوند و امید به فیض و رحمت رب العالمین را رواج می‌دادند که پیروان آنان تلقی می‌کردند چون لطف خداوند از جرم ما فزون‌تر است، پس هر چه کنیم، خداوند با لطفش می‌بخشد، و این رجاء گاهی چنان در دلها شاخ و برگ به وجود می‌آورد که جایی برای خوف از عدالت الهی باقی نمی‌گذاشت و در مقابل فیض لطف او، نامه سیاه تباهکاران و گناهکاران به هیچ نمی‌آمد. گاه نیز اندیشه جبرباوری را چنان ترویج می‌کردند که آدمی را در اعمال خود مسخر مشیت پروردگار دانسته، گناه را از محدوده اختیار بیرون می‌برده‌اند. در سایه این اندیشه، دیگر برای سهو، خطا و لغزش بنده اعتباری و گناهی نمی‌ماند. موضوع عشق الهی را که اینها مطرح کردند، در این روند بی‌تأثیر نبوده است؛ زیرا آشنایان ره عشق با وجود آنکه در بحر گناه غرق شده‌اند، رندی و بدنای را بر خود عیب نمی‌دانسته، خویش را اهل رحمت می‌شمرده‌اند.

ترویج اباحیگری

صوفیه سلوک را دارای مراتبی دانسته و افزوده‌اند که پای‌بندی به شریعت امری موقت است و چون انسان در طی طریق معرفت مس وجود را به زر ناب تبدیل کرد، دیگر رعایت حدود شریعت برای او الزامی نیست و در این ساحت، احکام شرعی رنگ می‌بازد.

محصول این نگرش «باحه‌گری» و بی‌اعتنایی به آداب و موازین شریعت بود و معمولاً افرادی که می‌خواهند خود را از این پایبندیها برهانند و به تصور باطل خویش آزادتر باشند، وقتی چنین تعالیمی را می‌بینند که آن دقتها و سخت‌گیریهای شرعی را ندارد، به سوی صوفیان می‌گراییدند، حتی بسیاری از توانگران، مرفهین بی‌درد، خوانین و اربابان به حمایت از آنان برخاستند، خانقاه‌ها بنیاد می‌نهادند، دیرها و خانه‌ها وقف آنان می‌کردند، و پولها می‌بخشیدند. از شیوه‌های صوفیان آن بود که اگر فرمانروایی و حاکمی در نبرد با مخالفان پیروز می‌شد و قدرتی به دست می‌آورد، وی را به خود پیوست داده و می‌گفتند: این پادشاه به دست‌بوس فلان شیخ و مرشد ما آمده و قطب به وی فرموده است که فلان جا را به تو دادیم، در حالی که این پادشاه برای غلبه بر خصم و تصرف سرزمینی خونها می‌ریخت، ظلمها می‌کرد، علمای بزرگ را به حبس می‌افکند و مؤمنان را شکنجه و آزار می‌داد. از آن سوی اگر سلطانی شکست می‌خورد، دچار زبونی می‌شد و یا به قتل می‌رسید، چنین رواج می‌دادند که دشمن اولیا بود و فلان زمان پیر ما تقاضایی از وی داشت؛ ولی او اعتنایی نکرد. به عنوان نمونه می‌گفتند: چون سلطان محمد خوارزم‌شاه، یکی از بزرگان صوفیه را که «شیخ مجد الدین بغدادی» نام داشت، به گناهی دستگیر کرد و او را در رودخانه خوارزم افکند، خداوند چنگیزخان را برای انتقام خون وی فرستاد و مغولها آن‌گونه جنایت کردند و کشتار نمودند و ویرانیها برای کشته شدن یک صوفی نمودند، در حالی که این مغولان در شهرهای مختلف عرفایی بزرگ چون «نجم الدین کبری»، «عطار نیشابوری» و دیگر صوفیان را به قتل رساندند. و درباره

سلطان جلال الدین خوارزم‌شاه که در سال ۶۲۸ ق در آذربایجان از برابر مغولان گریخت؛ ولی موفق گردید جان سالم به در برد، ادعایی دیگر مطرح کردند که: این سلطان از هنگامی که گریخت، جامهٔ درویشی در بر کرد و در سلک رجال حق در آمد، به همین دلیل از حوادث مصون گردید و در گوشه‌های جهان سالم گردید تا مرگش فرا رسید.

حاکمان برای نفوذ در مردم و کسب محبوبیت از یک طرف، و منزوی نمودن و کنار زدن علمای شیعه، فقها و دانشوران بزرگ از صحنهٔ جامعه و سیاست به رواج خانقاه‌ها می‌پرداختند و به جای گسترش مراکز آموزشی و علمی به رونق خانقاه توجه می‌کردند.

همکاری حکومت با صوفیان در دولت عثمانی کاملاً مشهود است. فرمانروایان این سلسله برای پیروان طریقهٔ «بکتاشیه» تکیه‌های بسیاری می‌سازند و موقوفاتی برای آنان مقدر می‌دارند، مولوی خانه‌ها در قرن هشتم رو به تزاید است.

«ابن بطوطه» شرح مبسوطی از گسترش خانقاه‌ها در نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری در نواحی تحت قلمرو عثمانی ارائه داده است. با روی کار آمدن دولت تیموری که بیش از یک قرن حکومت کردند، تصوف در خراسان گسترش یافت. «امیر تیمور گورکانی» خود به دیدار مشایخ صوفی می‌رفت و به آنان کمک مالی می‌کرد. در بنای خانقاه‌ها و رابطهای صوفیان می‌کوشید و املاکی بر آنان وقف می‌نمود. نوادگان او چون «شاهرخ میرزا» و دیگران در هرات و شهرهای گوناگون خراسان بزرگ خانقاه‌های فراوانی ساختند.

خانقاه‌سازی که احداث مسجد و مدارس علوم دینی را در حاشیه و انزوا قرار داد و برخی بدآموزیها را به همراه داشت. یکی از ویژگیهای حیات مذهبی، دورهٔ ایلخانان است. «غازان خان مغول» توسط «صدر الدین حمویّه» که یک صوفی بود، مسلمان شد و در تبریز خانقاهی ساخت و پس از آن دیگر سلاطین مغول به این برنامه علاقه نشان دادند. دو سلسله «قراقویونلو» و «آق قویونلو» که بعد از تیموریان روی کار آمدند، صدها زاویه، رباط و خانقاه در مناطق شمال غربی و غرب ایران تأسیس کردند. این خانقاه‌ها فقیرپرور بودند و در آنها دراویشی زندگی می‌کردند که گدایی را به عنوان شغل خود برگزیده بودند.

کارگزارانی که پایه‌های رژیم پهلوی اول و دوم را محکم کردند و در حرکات ضدّ دینی و تهاجم فرهنگی این تشکیلات طاغوتی نقشهای مهمی ایفا کردند، با صوفیان دمساز بودند. فلان وزیر را می‌بینیم که به «شمس العرفا» یا «عاشق علی شاه» سرسپرده است. افرادی که از هر کدام صدها سیاه‌کاری در نهان و آشکار سر زده بود و فقها و علمای بزرگ شیعه را تحت فشار سختی قرار داده، برخی را به شهادت رسانده، عده‌ای را محبوس و گروهی را تبعید کرده بود. اینان علاقه داشتند با صوفیه و دراویش پیوند داشته باشند. «علی اصغر حکمت» وزیر معارف رژیم رضا خان که در ماجرای ننگین کشف حجاب نقش مهمی داشت، افتخار می‌کند که در سنین جوانی از محضر یک درویش قلندر فیض برده و او را از اهل زمان بالاتر معرفی کرده است.

جالب آنکه محققان اروپایی که طرفدار علم و توسعه و ترقی می‌باشند، از صوفیه ستایش می‌کنند، آثارشان را احیا می‌نمایند و شرح حالهای دقیقی دربارهٔ مشایخ صوفیه می‌نویسند و می‌کوشند مردابهای فرقه‌های گوناگون

جهان اسلام را برجسته سازند و از این رهگذر آتش جنگ و اختلاف و تفرقه را در میان مسلمانان
برافروزند. ادامه دارد